

جایگاه علامه حلی^۱ در تاریخ دانش منطق

محمد غفوری نژاد^۱ و احد فرامرز قراملکی^۲

چکیده

علامه حلی^۱ از منطقیان برجسته اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، جایگاه والایی در تاریخ علم منطق دارد. برجستگی وی در دانش‌های دیگر به‌خصوص علوم دینی، بر منزلت وی در دانش منطق سایه افکنده است. آثار منطقی علامه به بیست اثر بالغ می‌گردد که بعضی از آنها رساله‌هایی کوتاه، برخی مشتمل بر علوم سه‌گانه منطق، طبیعیات و الهیات و بعضی شرح، تلخیص یا نقد آثار دیگران است. نوآوری‌ها و پژوهش‌های منطقی علامه حلی فراوان است. این کثرت را می‌توان این‌گونه تبیین کرد که وی به‌عنوان متکلمی که دغدغه اندیشه دینی دارد، منطق‌گزینی شخصیت‌هایی چون *ابن تیمیه حرانی* را آغاز قشری‌گری و ورود افکار سخیف و خرافی در ساحت اندیشه دینی می‌دانست و از این‌رو منطق‌گرایی را همچون سدی در برابر قشری‌گری - که همچون سیلی بنیان‌کن، اندیشه دینی را تهدید می‌کرد - توسعه داد. بیشتر آثار منطقی علامه حلی در سنت منطق‌گرایی دوبخشی نگارش یافته که از *الإشارات والتنبیها* *ابن سینا* الگو گرفته است.

واژگان کلیدی: علامه حلی، منطق‌نگاری دوبخشی، ابن تیمیه، قضیه عامه، قضیه طبیعی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۱ تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۸/۹

۱. استادیار و مدیر گروه تاریخ تشیع دانشگاه ادیان و مذاهب (ghafoori@urd.ac.ir).

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران (ghmaleki@ut.ac.ir).

مقدمه

ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، فقیه، اصولی، متکلم، فیلسوف، منطقی، رجالی، محدث، ادیب، شاعر (ر.ک: افندی اصبهانی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۵۹) و مفسر بزرگ شیعه می‌باشد که بحق به «علامه» ملقب گردیده است. وی از منطقدانان کم‌نظیر است و در تاریخ منطق در تمدن اسلامی جایگاه رفیعی دارد، ولی درخشش خیره‌کننده ایشان در دانش‌هایی همچون فقه، اصول، کلام و... جایگاه و منزلت منطقی‌اش را تحت‌الشعاع قرار داده، چشم‌های متأخران را بر آثار منطقی وی بسته است. او با داشتن بیش از بیست اثر مهم در دانش منطق، آن‌گونه که باید، به‌عنوان دانشمند این علم شناخته نشده است.

علامه حلی شناخته‌شده‌تر از آن است که نیازمند معرفی باشد. در سال‌های اخیر شناخت‌نامه‌های جامع و تحقیقی درباره شرح حال او تدوین شده است (ر.ک: حسون تبریزیان، ۱۴۱۷، ص ۱۱-۵۳ / اشمیتکه، ۱۳۷۸، فصل اول به بعد). در این مجال از شرح حال وی صرف نظر می‌کنیم و پس از معرفی اجمالی آثار متعدد ایشان در دانش منطق، مروری بر شیوه منطقدنگاری وی خواهیم داشت. سپس به تحلیل تاریخی و معرفتی اهتمام علامه به دانش منطق خواهیم پرداخت. مروری بر آرای منطقی خاص علامه از دیگر بخش‌های نوشتار حاضر است.

۱. آثار منطقی علامه حلی

آثار فلسفی منطقی علامه حلی گوناگون است. درذیل به آثار ایشان اشاره می‌شود:

یک. برخی از آثار علامه، رساله‌ای نسبتاً کوتاه با هدف آموزش علم منطق‌اند؛ مانند نهج‌العرفان فی علم‌المیزان والنور المشرق فی علم المنطق.

دو. برخی از آثار ایشان به پیروی از نجات و الإشارات ابن‌سینا، جامع سه دانش منطق، طبیعیات و الهیات است. مرادالتدقیق و مقاصدالتحقیق، القواعد والمقاصد، الأسرار الخفیة فی العلوم العقلیة و تنقیح الأبحاث فی العلوم الثلاث، نمونه‌هایی از آثار جامع اوست.

سه. گاهی علامه حلی رساله‌ای در چالش و گفت‌وگوی انتقادی با حکیمی بزرگ یا حکیمان سلف می‌نگارد. وی در خلاصه هنگام یادکردن از رساله‌ای باعنوان ایضاح التلبیس من کلام الرئیس می‌گوید: «در این کتاب با شیخ‌الرئیس ابن‌سینا به مباحثه نشستیم» (حلی، ۱۳۱۲،

ص ۲۴). همچنین در همان موضع و به‌هنگام یاد از رساله المقامات الحکمیة می‌گوید: «باحثنا فیہ الحکماء السابقین و هو یتّم مع تمام عمرنا» (همان).

چهار. علامه در تلخیص که فن مهم در تنقیح، تهذیب و آسان‌سازی متن فلسفی با حفظ دقت و تمامیت آن است، اثر دارد. وی دایرة‌المعارف فلسفی *ابن سینا* - الشفاء - را تلخیص کرد. این تلخیص ناتمام ماند، ولی همه مباحث منطق شفا را شامل می‌شود.

پنج. بیشترین آثار منطقی و فلسفی علامه *حلّی*، شروح وی بر کتاب‌های سلف است. وی بر الإشارات *ابن سینا* که سرآغاز منطق‌نگاری جدید و دویخشی می‌باشد، سه شرح نوشته است و علاوه بر آنها میان مخالفان منتقد الإشارات و طرفداران آن به‌داوری نشست است. المحاکمات بین شراح الإشارات که بخش منطق آن به‌دست ما رسیده است، نمونه‌ای از مطالعه تطبیقی و پژوهش منطقی استوار و متصلبانه است. علامه *حلّی* بر ملخص *فخرالدین رازی*، حکمة‌الإشراق *شهاب‌الدین سهروردی* و نیز تلویحات *شیخ اشراق*، کشف‌الأسرار *افضل‌الدین محمد بن نام‌آور خونجی*، الرسالة الشمسیه و نیز عین‌القواعد *دبیران* کاتبی قزوینی شرح نوشته است. متن همه این شروح از میان آثاری با سبک منطق‌نگاری دویخشی انتخاب شده است. علامه *حلّی* به منطق نُه‌بخشی نیز نظر داشته است و علاوه بر تلخیص منطق شفا، بر تجریدالمنطق *خواجه نصیرالدین طوسی* در منطق نُه‌بخشی شرح نوشته است. در ادامه نوشتار حاضر، درباب سبک‌های منطق‌نگاری و سبک منطق‌نگاری علامه بیشتر سخن خواهیم گفت.

خوشبختانه در سال‌های اخیر گزارش‌های نسبتاً جامعی از آثار علامه *حلّی* به‌همراه معرفی نسخ خطی و محل نگهداری آنها تدوین و منتشر شده است؛ از جمله باید به مکتبة‌العلامة *الحلّی* مرحوم *سیدعبدالعزیز طباطبایی* اشاره کرد که در آن ۱۲۰ اثر علامه و نسخه‌های موجود از آن در کتابخانه‌های گوناگون که تا قرن دهم کتابت شده، معرفی گردیده است. *فارس حسون تبریزیان* در مقدمه تحقیق القواعد الجلیة اطلاعاتی در این باره ارائه کرده، از اثر *طباطبایی بهره* فراوان برده است. *زاینه اشمیتکه* نیز در ضمیمه فصل دوم اثر خود که آن را پیش از انتشار اثر *طباطبایی* تدوین کرده است، نسخه‌شناسی متبّعانه‌ای از ۱۲۶ اثر علامه ارائه کرده که امتیاز آن نسبت به کار *طباطبایی* در بهره‌مندی بیشتر از کتابخانه‌ها و فهرست‌های غربی است.

۲. روش منطق‌نگاری علامه

دانشمندان مسلمان در آغاز، مباحث منطقی را در نظامی نُه‌بخشی که متأثر از ارگانون ارسطو بود آموزش می‌دادند (برای دیدن سیر شکل‌گیری منطق نُه‌بخشی در یونان، ر.ک: فرامرز قراملکی، ۱۳۷۸، ص ۶-۷). این نُه بخش عبارت بودند از: قاطیغوریاس یا مقولات، باری ارمیناس یا عبارت، آنالوطیقای نخست یا تحلیلات اولی، آنالوطیقای دوم یا تحلیلات ثانیه (برهان)، طوبیقا یا جدل، سوفسطیقا یا مغالطه، ایطوریقا یا خطابه، بوطیقا یا شعر و درنهایت ایساغوجی (مدخل). *ابن سینا* برای نخستین بار در کتاب الإشارات، سنت منطق‌نگاری نُه‌بخشی را شکست و منطق‌نگاری دوبخشی را بنیان نهاد. در این ابداع، مباحث منطق در دو بخش معرف و حجت ارائه می‌شود. از آن پس برخی منطق‌نگاران از او تبعیت کردند و منطق‌نگاری دوبخشی پای گرفت (ر.ک: فرامرز قراملکی، ۱۳۷۳، ص ۳۸-۵۰). برخی این دو شیوه را با یکدیگر آمیختند و منطق‌نگاری تلفیقی را پایه‌گذاری کردند (همو، ۱۳۷۸، ص ۱۵).

آثار منطقی علامه *حلی*، بیشتر به سبک منطق‌نگاران دوبخشی است. وی غالباً از ساختار الإشارات والتنبیهات *ابن سینا* تبعیت می‌کند. این امر استثنایی نیز دارد. *ابن سینا* بحث از مبادی قیاس برهانی، جدلی، خطابی و شعری را به صورت کلی در نهج مستقلی می‌آورد و آن را بر مباحث قیاس مقدم می‌کند (نهج ششم). غالب پیروان سبک الإشارات در این مورد به شیوه *ابن سینا* عمل نکرده‌اند و بحث از مبادی قیاس را از حیث ارتباط با گونه‌ها و مراتب معرفت، پس از مباحث قیاس آورده‌اند و غالباً در ضمن صناعات خمس به عنوان پیوست منطق جای داده‌اند. علامه *حلی* در مرادالتدقیق به شیوه الإشارات *ابن سینا* پای‌بند است، ولی در الأسرار الخفیه به شیوه رایج نزد منطق‌نگاران دوبخشی سده‌های ششم و هفتم عمل کرده است.

۳. اهتمام ویژه علامه *حلی* به دانش منطق

تحلیل محتوایی آثار منطقی علامه *حلی*، آرای خلاقانه و نو و نیز مواضع انتقادی نسبت به سلف را نشان می‌دهد؛ برای مثال وی برخلاف همه منطق‌دانان سلف و خلف، تقسیم‌بندی قضیه بر حسب موضوع را به پنج قسم افزایش داد. او در بحث از توجیه (Justification) با پیروی از *طوسی*، نظریه میناگروی سخت‌گیرانه‌ای بر اساس مساوق دانستن بدیهی و اولی ارائه کرد.

پژوهش‌های علامه حلی در منطق هم پُربرگ و هم پُربار است. پُرکاری و پُرباری علامه حلی در علم منطق، نیازمند تبیین و علت‌یابی است؛ چرا وی در کنار دانش‌هایی چون کلام، فقه، حدیث‌شناسی، اصول و... به علم منطق نیز اهمیت می‌دهد و زمان فراوانی صرف توسعه این دانش می‌کند؟ پاسخ این پرسش را باید با مقایسه وضعیت تاریخی دو دانش منطق و کلام در دوره‌ای که علامه حلی تحصیل می‌کرد و دوره‌ای که وی به تولید علم پرداخت، به‌دست آورد. روزگار تحصیل علم علامه حلی، نیمه دوم سده هفتم هجری می‌باشد. این سده دوره شکوفایی، بالندگی و رواج منطق پژوهی و منطق‌نگاری است. پس از *ابن سینا* علم منطق، شرحی بر کتاب *شفایا* یا شرح و بسطی بر کتاب *الإشارات* شد. دانشمندان بزرگی پس از *ابن سینا* در سده‌های چهارم تا ششم زمینه را برای شکوفایی منطق آماده کردند. در این تلاش، هم دانشمندان شیعی و هم دانشمندان اهل سنت سهمیم بودند؛ مانند بهمنیاربن مرزبان، ابومحمدبن حزم، ابن‌رضوان مصری، ابوحامد غزالی، ابن‌ملکای بغدادی، ابن‌سهلان ساوی و مجدالدین جیلی، همو که فخرالدین رازی و شیخ اشراق، منطق را پیش وی تلمذ کرده‌اند.

منطق‌دانان سده هفتم غالباً مؤثر، پُرآوازه و در منطق پُرکار بوده‌اند؛ همچون ابن‌رشد اندلسی، فخرالدین رازی، شیخ اشراق، اثیرالدین ابهری، نصیرالدین طوسی و نجم‌الدین دبیران کاتبی قزوینی. شاید بتوان کاتبی را پُرکارترین منطق‌دان دانست. رساله شمسیه طی سده‌های متمادی متن درسی و آموزشی منطق بوده است. سراج‌الدین ارموی، ابن‌کمون، شمس‌الدین محمد کیشی، شمس‌الدین محمد سمرقندی نیز از منطق‌دانان برجسته در تمدن اسلامی‌اند که در این سده می‌زیسته‌اند.

از سوی دیگر سده هفتم، سده فتنه‌خیز تاریخ ایران است. مغولان بر کشور و فرهنگ آن تاختند و تمدن اسلامی، یورش تمدن ویران‌کن مغول را تجربه کرد. شکست این فرهنگ و استیلای فرهنگ مغولی می‌توانست سرآغاز بدی برای جهان اسلامی به‌ویژه فرهنگ و اندیشه اسلامی باشد. پس از استیلای یأس‌آور مغول، به‌تدریج آهنگ مبارزه با منطق نواخته شد. هرچند در سده پنجم غزالی در نقد فلسفه و تکفیر فیلسوفان، تهافت‌الفلاسفه را نوشت یا کسی چون عبدالکریم شهرستانی، *مصارعة الفلاسفه* را نگاشت، ولی در همان روزگار منطق منزلت و جایگاه مهمی داشت و غزالی خود در منطق آثار فراوانی چون *محک‌النظر*، *معیارالعلم*، *القسطاس المستقیم*، *منطق مقاصد الفلاسفه* و *منطق المستصفی من علم‌الأصول* را نوشت. در نیمه دوم سده

هفتم و دهه‌های نخست قرن هشتم، معاصر علامه حلی، تقی‌الدین ابوالعباس احمد بن تیمیه، الردّ علی المنطقیین را نوشت و در مجموع فتاوی به چالش با مبانی منطق پرداخت.

علامه حلی، منطق‌گریزی را سرآغاز سطحی‌نگری به اندیشه دینی و به بیان آمدن اندیشه‌های ناپخته و آمیخته با خرافات می‌دانست و بر توسعه دانش منطق به‌عنوان سدی استوار در برابر سیل سطحی‌نگری در اندیشه دینی اهتمام ورزید. وی علاوه بر آثار فراوان منطقی، منطق‌دانان بزرگی چون قطب‌الدین رازی را تربیت کرد. سرآخذ مبنای سخت‌گیرانه در نظریه توجیه را نیز در همین گرایش کلامی علامه حلی باید جست. او برای حفظ استواری و عمق اندیشه دینی نیازمند شاخص و ترازویی بود که سره را از ناسره تمایز دهد. خردگرایی از نظر علامه حلی اصالت اندیشه دینی را حفظ می‌کند و با منطق استوار بر نظریه مبنای سخت‌گیرانه اثبات اندیشه‌های کلامی دشوار می‌شود، ولی ایمان به حقانیت اندیشه‌های اصیل دینی سبب شد علامه حلی دیدگاه کلامی خود و مکاتب رقیب را به ترازوی منطق برنهد. این نگاه، ابزاری قابل اعتماد در ردّ اندیشه‌های التقاطی و نیز اندیشه‌های سطحی‌نگر است.

نظریه مبنای سخت‌گیرانه را استاد حلی، خواجه نصیرالدین طوسی، در شرح الإشارات و نیز تجرید المنطق اخذ کرد. نخستین بار ارسطو، مبنای سخت‌گیرانه در نظریه توجیه را در کتاب تحلیل ثانی یا برهان و برای مبارزه با شک‌گرایی سوفیسم ارائه کرد. بر اساس دیدگاه ارسطو، علم نظری با فرایند قیاس از علم بدیهی قابل اخذ است و بدیهی نزد وی در دو گونه محسوسات و اولیات منحصر بود. دانشمندان مسلمان مبنای سخت‌گیرانه ارسطویی را به‌صورت تعدیل‌شده توسعه دادند و بدیهی را به شش قسم رساندند؛ براین اساس بدیهی اعم از اولی است.

خواجه نصیرالدین طوسی هم بر تساوق اولی و بدیهی استدلال می‌آورد و هم در مبادی برهان می‌گوید: «و مبادئه ستة: الاولیات والمحسوسات والمجربیات والمتواترات والحدسیات والقضایا الفطریة القیاس». سپس می‌نویسد: «والأخیرتان لیستا من المبادی، بل واللّتان قبلهما أيضاً، والعمده هی الاولیات» (حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۹-۲۰۱). طوسی در عدول از مبنای سخت‌گیرانه سلف به مبنای سخت‌گیرانه، دغدغه استحکام و عمق اندیشه دینی دارد (فرامرزی قراملکی، ۱۳۹۱، ص ۱۲۹-۱۴۲) و علامه حلی این نکته را به‌خوبی دانسته، آن را بسط داده است.

۴. آرای منطقی علامه

مروری اجمالی بر آرا و نظریات خاص علامه در دانش منطق، در این مقام مناسب به نظر می‌رسد. بررسی آرای منطقی علامه بر اساس چهار عنوان از تألیفات وی شامل الجوهر النضید، القواعد الجلیة، الأسرار الخفیه و مرادالتدقیق انجام گرفته است. در گزارش این آرا عمدتاً به اختلاف‌های **خواجه نصیرالدین طوسی** و **فخر رازی** و موضع علامه در این میان ناظر بوده‌ایم.

آرای منطقی علامه حلی در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد توسط مرحوم **حسین محمدخانی** بررسی شده است (ر.ک: محمدخانی، ۱۳۸۱). در تدوین این بخش، از آن اثر نیز بهره برده‌ایم: الف) بساطت یا ترکب تصدیق: در بحث بساطت و ترکب تصدیق، میان **خواجه نصیر** و **فخر رازی** اختلاف است. **فخر رازی** تصدیق را مرکب (ر.ک: رازی، ۱۳۸۱، ص ۷) و **خواجه نصیر** آن را بسیط می‌داند (ر.ک: طوسی، ۱۳۵۹، ص ۶). علامه در این بحث، نظر استاد خود را ترجیح داده، به بساطت تصدیق قائل است (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۱۱).

ب) موضوع منطق: علامه در بحث از موضوع منطق، در موضعی تصور و تصدیق را موضوع منطق معرفی می‌کند (ر.ک: همو، ۱۴۱۷، ص ۱۹۰)، ولی در موضع دیگری با استدلال، این نظریه را رد می‌کند و صریحاً آن را خطا می‌نامد (ر.ک: همو، ۱۳۷۹، ص ۱۰-۱۱). همچنین در موضع دیگری به‌گونه‌ای میان این دو نظریه جمع می‌کند.

ج) **مهوریت دلالت التزامی** در تعریف: در بحث از دلالت التزام و مهوریت آن - که **فخر رازی** آن را ادعا می‌کند (ر.ک: رازی، ۱۳۸۱، ص ۲۰-۲۱) - علامه به تبع استاد خود در شرح الإشارات (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۰)، این مهوریت را نمی‌پذیرد و معتقد است دلالت حدود ناقصه و رسوم دلالتی التزامی است، ولی در پاسخ «ما هو» نمی‌توان از ملزوم یک شیء استفاده کرد (حلی، ۱۳۷۹، ص ۱۶).

د) تقسیم لفظ به مفرد، مرکب و مؤلف: از دیگر مباحث محل اختلاف، تقسیم لفظ به مفرد، مرکب و مؤلف است. به گزارش **خواجه نصیر** در شرح الإشارات، بعضی بر تعریفی که **ارسطو** از مفرد ارائه کرده است، خُرده گرفته‌اند و الفاضلی مانند «عبدالله» را خارج از آن دانسته‌اند. بر همین اساس مفرد را به «آنچه جزء آن بر جزء معنایش دلالت نمی‌کند» تعریف کرده‌اند و در نهایت برخی گفته‌اند جزء لفظ یا بر هیچ چیز دلالت نمی‌کند که چنین لفظی مفرد است، یا بر چیزی که

جزء معنایش نیست، دلالت می‌کند و چنین لفظی مرکب می‌باشد یا بر جزء معنایش دلالت می‌کند و چنین لفظی را مؤلف نامیده‌اند. خواجه نصیر این تقسیم را نمی‌پذیرد و می‌گوید از آنجاکه دلالت لفظی از دلالات وضعیه و تابع اراده متلفظ است، الفاظی همچون «عبدالله» از تعریف *ارسطو* خارج نیستند؛ زیرا دلالت این الفاظ بر اجزایشان مقصود متکلم نبوده است (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۱-۳۲). علامه نیز به تبع استاد خود همان تعریف *ارسطو* از مفرد را می‌پذیرد و این تقسیم را مردود می‌داند (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۱۷/همو، ۱۳۶۳، ص ۱۱/همو، ۱۴۱۷، ص ۲۰۰).

ه) مقول در پاسخ ماهو و واقع در طریق ماهو: در بحث تفاوت میان «مقول در پاسخ ماهو» و «واقع در طریق ماهو» میان خواجه نصیر و فخر رازی اختلاف است. فخر رازی معتقد است آن قسم از ذاتیات که به‌عنوان جزء تعریف در تعریف اخذ می‌شود، اگر به دلالت مطابقی در مقول در پاسخ ماهو بیان شود، «مقول در طریق ماهو» است، ولی اگر به‌نحو تضمینی در تعریف بیان شود، «داخل در پاسخ ماهو» خواهد بود (رازی، ۱۳۸۱، ص ۳۷). *خواجه نصیرالدین طوسی* در شرح *الإشارات* «داخل در پاسخ ماهو» را به‌معنای جزء ماهیت (جنس یا فصل) و «واقع در طریق ماهو» را ذاتی اعمّ (جنس) دانسته است (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۶۸).

هرچند غالب منطق‌دانان در تفسیر این سه مفهوم، تفسیر فخر رازی را برگزیده‌اند (ر.ک: فرامرز قراملکی، ۱۳۸۱، ص ۷۵)، ولی مرحوم علامه تفسیر خواجه نصیر را ترجیح داده است و سخن فخر رازی را «گمان» و «تغییر بی‌فایده» می‌داند (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۳۰).
و) تعریف حدّ: منطقیان حدّ را نیز تعریف کرده‌اند. شیخ طوسی حدّ را «قول دال بر ماهیت شیء» تعریف کرده است و خواجه نیز آن را می‌پذیرد (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۹۵). علامه حلی در *أسرار* می‌نویسد: «اگر مراد از قول در این تعریف، قول مرکب باشد، شامل حدود مفرد نمی‌شود» (حلی، ۱۳۷۹، ص ۴۵).

به نظر می‌رسد لفظ «قول» شامل مفرد نیز می‌شود و به‌همین دلیل در جامعیت تعریف خللی نیست. از شواهد این مدعا نیز این است که علامه در مراد، دقیقاً همین تعریف را ارائه کرده است (ر.ک: حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۲).

ز) تعریف به فصل و خاصه: در بحث از حدّ و رسم ناقص، علامه دو بیان دارد: در *أسرار* تعریف به فصل و خاصه به‌تنهایی را به‌ترتیب حدّ ناقص و رسم ناقص می‌داند، ولی در قواعد آن

را ردّ می‌کند (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۴۴). وی در قواعد می‌گوید: «هر تعریفی حداقل باید مشتمل بر دو معنا باشد که دو لفظ بر آنها دلالت نماید» (همان).

ح) اجزاء قضیه حملیه: در باب اجزای قضیه حملیه در ساختار منطقی - نه ساختار زبانی - میان منطقیان اختلاف است. شیخ قضیه حملیه را دارای سه جزء یعنی موضوع محمول و رابطه می‌داند. فخر رازی ثلاثی بودن قضیه حملیه را منحصر در قضایایی می‌داند که محمول آنها جامد می‌باشد، ولی معتقد است محمولات مشتق بذاته، اقتضای ارتباط به موضوع را دارند و برای این رابطه به واسطه‌ای نیاز نیست. خواجه بر این سخن فخر رازی خُرده می‌گیرد و آن را مردود می‌داند (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶).

علامه در این بحث نیز پیرو شیخ است. وی در قواعد صریحاً نظر فخر رازی را خطا می‌داند، ولی در مراد، طریق میانه‌ای برمی‌گزیند و قضایایی را که رابطه آنها فعل یا اسم مشتق است، «قضایای ثلاثی غیرتام» می‌خواند (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۵۶/ همو، ۱۳۶۳، ص ۳۸-۳۹/ همو، ۱۴۱۷، ص ۲۴۷).

ط) مفاد قضیه موجه کلیه عامّ الإطلاق: از دیگر مباحث قابل طرح در این مجال، تحلیل مفاد قضیه موجه کلیه عامّ الإطلاق است که پس از ابن سینا در بیشتر کتاب‌های منطقی گنجانده شده است. در تفسیر کلام بوعلی در این باره میان فخر رازی و خواجه نصیر اختلاف است. بوعلی سینا می‌گوید: «اعلم أنّا إذا قلنا: کل ج ب، فلسنا نعنی به أنّ کلیّة ج أو الجیم الکلیّ هو ب ...». فخر رازی کلیت ج در این کلام را به «کلّ مجموعی» و خواجه آن را به «کلیّ منطقی» تفسیر کرده است. البته در این موضع، تفسیر فخر رازی صحیح‌تر می‌نماید.

علامه بر دو تصور نادرست مذکور در کلام شیخ، سه تصور دیگر نیز می‌افزاید و می‌گوید:

مراد ما از اینکه گوئیم «کلّ جیم»، کلیت جیم - یعنی کلیّ منطقی - یا کلیّ عقلی یا کلّ مجموعی و یا آنچه که حقیقتش همان حقیقت ج است، نیست ... همچنین آنچه که موصوف به جیم است، مراد ما نیست ... بلکه معنایی اعمّ را قصد می‌کنیم؛ به گونه‌ای که هم شامل آنچه حقیقتش جیم است، می‌شود و هم شامل آنچه که موصوف به ج است (حلی، ۱۴۳۸، ص ۱۴۲).

از این کلام وی معلوم می‌شود تفسیر خواجه نصیر را بر تفسیر فخر رازی ترجیح داده است.

علامه در أصرار بیان روشن‌تری دارد و پس از بیان تصورات نادرستی که ممکن است در این باره به ذهن برسد، می‌گوید: «بلکه مراد ما از آن [کلّ ج] یک‌یک آن چیزهایی است که ج بر آنها صادق

است...» (همو، ۱۳۷۹، ص ۶۱). وی در قواعد نیز کلامی مشابه دارد (رک: همو، ۱۴۱۷، ص ۲۵۳).
 ی) قضایای حقیقیه، خارجییه و ذهنیه: از مباحثی که متفرع بر تحلیل موجه کلیه است، تقسیم قضایا به حقیقیه، خارجییه و ذهنیه می‌باشد. علامه می‌فرماید:

اینکه بعضی مفاد «کلّ ج ب» را منحصر در «ج»های موجود در خارج کنند (مفاد قضیه خارجییه) یا مقصود از «کلّ ج» را «کلّ ما لو وجد کان ج» بدانند (مفاد قضیه حقیقیه)، صحیح نیست، بلکه مقصود از «کلّ ج ب» همان است که بدان اشاره کردیم؛ یعنی یک‌یک آن چیزهایی که ج بر آنها اطلاق می‌شود؛ خواه جیمیت ذات آن باشد یا صفت آن، خواه صفتی دائمی باشد یا غیردائمی، خواه در وقت معینی موصوف به آن باشد یا غیرمعین، خواه در خارج موجود باشد یا در عقل یا در فرض ذهنی (حلی، ۱۳۷۹، ص ۶۴/ همو، ۱۴۱۷، ص ۲۵۳-۲۵۵).

ک) شروط تناقض: از دیگر موارد اختلافی میان فخر رازی و خواجه نصیر، شروط تناقض است. بنا به گزارش خواجه در شرح الإشارات، فخر رازی معتقد است کلیه وحدت‌های هشت‌گانه‌ای که برای تناقض دو قضیه شرط دانسته‌اند، به موضوع یا به محمول راجع است؛ بنابراین در واقع شروط تناقض دو تا است: «وحدت موضوع» و «وحدت محمول» (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۰). فخر رازی در الملخص، از آنچه در شرح الإشارات گفته است، گامی عقب‌تر می‌گذارد و وحدت زمان را معیار با وحدت موضوع یا محمول می‌داند و به همین دلیل شروط تناقض را به سه مورد افزایش می‌دهد (رک: رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۷).

خواجه عقیده فخر رازی را ردّ می‌کند و می‌فرماید: مواردی که فخر رازی آنها را به موضوع یا محمول اختصاص داده است، صلاحیت لحوق به هریک از موضوع یا محمول را دارد؛ ضمن اینکه وحدت‌های هشت‌گانه گاهی به حکم تعلق می‌گیرند، نه به اجزای قضیه (طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۱).

علامه بر کاتبی قزوینی - که به تبعیت از فخر رازی، وحدت‌های هشت‌گانه را به وحدت‌های دوگانه ارجاع داده است - خُرده می‌گیرد و این سخن را نمی‌پذیرد (رک: حلی، ۱۴۱۷، ص ۱۹۱). وی در مرصده، فقط شرط تناقض را اتحاد دو قضیه در نسبت حکمییه - به استثنای کیف - می‌داند که تمامیت این اتحاد با هشت امر کامل می‌شود.

در اسرار نیز پاسخ خواجه به عقیده فخر رازی را به تفصیل نقل می‌کند و نظر خواجه را

می‌پذیرد (همو، ۱۳۷۹، ص ۷۶). همچنین در جوهر، تابع استاد خود خواجه نصیر است و نامی از اتحاد در نسبت حکمی به میان نمی‌آورد (همو، ۱۳۶۳، ص ۷۳-۷۴).

ک) نقیض مطلقه عام‌الإطلاق: در باب نقیض مطلقه عام‌الإطلاق، بعضی از قدا به آن قائل شده‌اند که نقیض مطلقه، مطلقه است، درحالی که ممکن است زمان دو قضیه متفاوت بوده، هر دو صادق باشند؛ مثلاً «هر انسانی نائم است بالفعل، بعضی انسان‌ها نائم نیستند بالفعل». شیخ برای توجیه این کلام، به دو حیلۀ متوسل شده است: نخست، آنکه مطلقه را به معنای عرفیه بگیریم؛ دوم، آنکه موضوع را مقید به زمان معین کنیم. خواجه بر هر دو حیلۀ خُرده می‌گیرد و آنها را غیرقابل قبول می‌داند (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۹۳). علامه نیز به پیروی از خواجه، حیلۀ‌های شیخ را فاسد می‌داند (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۸۰-۸۱).

ل) تعریف عکس مستوی: در بحث تعریف عکس مستوی، منطقیان دو گروه‌اند: گروهی همچون شیخ (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۹۶)، فخر رازی (ر.ک: رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۵) و اثیرالدین ابهری، «بقاء در کذب» را نیز همچون «بقاء در صدق» در تعریف عکس قید کرده‌اند و گروهی همچون خواجه نصیرالدین طوسی (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۹۶)، کاتبی قزوینی (ر.ک: حلی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۸) و علامه حلی (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۸۱-۸۲/۸۴، ص ۸۴/۸۴) همو، ۱۴۱۷، ص ۲۹۹) با این استدلال که ممکن است محمول یا تالی قضیه لازم اعم باشد، چنین قیدی را خطا دانسته‌اند.

باید دانست قید بقاء کذب، به معنای متابعت کذب اصل از کذب عکس قابل توجیه است.

م) تفسیر عکس نقیض: بحث دیگری که در این باره قابل ذکر است، تفسیر عکس نقیض از دیدگاه علامه است. در مورد عکس نقیض، دو بیان وجود دارد؛ برخی همچون شیخ در منطق شفا آن را به «قراردادن نقیض محکوم علیه به جای محکوم به و قرار دادن نقیض محکوم به به جای محکوم علیه با موافقت در صدق و کیف» تفسیر کرده‌اند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۹۳) که در اصطلاح منطقیون، عکس نقیض موافق خوانده می‌شود و بعضی دیگر همچون بهمنیار در التّحصیل آن را «قراردادن نقیض محکوم به به جای محکوم علیه و عین محکوم علیه به جای محکوم علیه» دانسته‌اند (عکس نقیض مخالف) (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۹۰).

علامه همان تفسیر شیخ را می‌پذیرد و تفسیر دوم را در اصرار و قواعد «اخذ لازم یک شیء

به جای خود آن» می‌خواند (حلی، ۱۳۷۹، ص ۹۵/همو، ۱۳۶۳، ص ۹۴/همو، ۱۴۱۷، ص ۳۱۵).
 (ن) قیاس اقترانی شکل چهارم: در مبحث قیاس، اعتبار قیاس اقترانی شکل چهارم و انتاج هشت ضرب از مختلطات این شکل را می‌توان از آرای مهم علامه برشمرد (حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۳۴-۱۳۵). حسین محمدخانی آرای علامه در قیاسات مختلطه را به حسب نظریات وی در چهار کتاب مورد بحث، در قالب جداولی صورت‌بندی کرده است (ر.ک: محمدخانی، ۱۳۸۱) که این مختصر را مجال ذکر آن نیست.

(ق) حملیه یا شرطیه بودن کبرای قیاس استثنایی: در بحث حملیه بودن یا شرطیه بودن کبرای قیاس استثنایی که از مباحث اختلافی میان خواجه نصیر و فخر رازی است، علامه نظر خاص دارد. فخر رازی حملیه بودن کبرا را جز در مواردی که شرطیه مرکب از دو حملیه باشد، ضروری نمی‌داند و معتقد است در بقیه موارد، کبرا می‌تواند شرطیه باشد (ر.ک: رازی، ۱۳۸۱، ص ۳۲۰).
 علامه در مراد می‌گوید: اگر قضیه شرطیه (صغرا) مرکب از دو شرطیه یا از یک شرطیه به‌عنوان مقدم و یک حملیه به‌عنوان تالی باشد و عین استثنا شود، ممکن است کبرا شرطیه باشد. همین‌گونه است اگر صغرا مرکب از یک حملیه به‌عنوان مقدم و یک شرطیه به‌عنوان تالی باشد (حلی، ۱۴۳۸، ص ۳۳۰).

(ر) مطلب‌أی: در بیان مطالب اصلی و فرعی، شیخ در الإشارات «مطلب‌أی» را از مطالب اصلی می‌داند (ر.ک: ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۱۱). خواجه نصیر در شرح کلام شیخ، اصلی بودن یا فرعی بودن آن را جایز می‌داند و برای هر یک وجهی ذکر می‌کند (ر.ک: طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۱۲/حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۶). علامه در جوهر، پس از آنکه مطلب‌أی را از مطالب فرعی به‌شمار می‌آورد، می‌گوید: «و قد یضاف إلی الأُصول» (حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۶)، ولی در أَسرار آن را در شمار مطالب اصلی ذکر نمی‌کند و صریحاً از مطالب جزئی به حساب می‌آورد (حلی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۶).

(ش) ترتیب مطالب: در بحث ترتیب مطالب، علامه با استاد خود مناقشه‌ای را طرح می‌کند و نظر استاد - مبنی بر تقدّم هل مرکبه بر مای حقیقه - را نمی‌پذیرد (ر.ک: حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۷-۱۹۸).
 (ت) ماهیت برهان‌ائی دلیل: در تفسیر برهان‌ائی دلیل - که از دیگر اختلافات میان فخر رازی و خواجه نصیر محسوب می‌شود - علامه نظر خواجه نصیر را می‌پذیرد و در أَسرار پس از تقسیم برهان به‌ائی و لمّی و بیان ملاک آن، می‌نویسد: «ثمّ إن کان [الأوسط] معلولاً لوجود

الحکم فی الخارج، فهو الدلیل» (حلی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۲).

در بخش بعد به تفصیل به توضیح و تحلیل یکی از نوآوری‌های منطقی علامه خواهیم پرداخت که چندان مورد توجه منطق‌دانان دوره‌های بعد قرار نگرفت.

۵. شرح و تحلیل یک نوآوری منطقی علامه؛ قضیه عامه

پیش‌تر اشاره شد که علامه حلی دیدگاه‌های خاص منطقی فراوان دارد. در این مقام به شرح و تحلیل یکی از این نوآوری‌ها - یعنی اعتبار قسم پنجم در طبقه‌بندی قضیه از حیث موضوع - می‌پردازیم. *ارسطو* در آغاز تحلیل اول یا قیاس، قضیه را از حیث موضوع بر سه گونه دانست: مهمله، کلیه و جزئیة. این تقسیم‌بندی در واقع دوگانه است؛ زیرا کلی و جزئی، دو قسم مسوره‌اند. پس از *ارسطو*، قضیه شخصی یا مخصوصه - که *ارسطو* در کتاب العبارة از آن سخن گفته بود - نیز بر تقسیم‌بندی افزوده شد و طبقه‌بندی سه‌گانه تا قرن هفتم هجری رواج یافت. *ابن سینا* در توضیح اقسام حملی، از «انسان عام است» سخن گفت. منطق‌دانان دوازدهمی قرن هفتم، کسانی چون ارموی در ایضاح و ابهری در آثارش آن را قضیه مهمله ندانستند. قضیه مهمله اگرچه سور ندارد، ولی سورپذیر است، در حالی که «انسان عام است» سورپذیر نیست. آنان چنین قضیه‌ای را طبیعی نامیدند و آن را به عنوان قسم چهارم اعتبار کردند. منطق‌دانان نه‌بخشی همچون طوسی و در سده‌های بعدی همچون غیاث‌الدین دشتکی، با اعتبار طبیعی مخالفت کردند، ولی طبقه‌بندی چهارگانه رواج یافت (ر.ک: فرامرز قراملکی، ۱۳۹۱، ص ۴۳۹-۴۶۱). علامه حلی چنین قضیه‌ای را نه طبیعی، بلکه عامه خواند و خود قسم پنجمی را تعریف و اعتبار کرد و آن را طبیعی نامید (ر.ک: حلی، ۱۳۷۹، ص ۵۸/ همو، ۱۳۶۳، ص ۵۵-۵۴/ همو، ۱۴۱۷، ص ۳۵۱-۳۵۲).

قضیه طبیعی در اصطلاح علامه حلی، که قسم پنجمی از قضایاست و نباید آن را با طبیعی نزد قوم در آمیخت، چه مضمونی دارد؟ پاسخ به این پرسش را باید در تحلیل *طوسی* از مهمله یافت. *طوسی* در تمایز اقسام سه‌گانه قضیه (مخصوصه، مهمله و مسوره) از سه اعتبار ماهیت بهره جست: ماهیت با قید خصوص (این انسان)، موضوع مخصوصه است و با دو قید عموم و تخصیص (هر و برخی)، موضوع مسوره و بدون هیچ قیدی یا ماهیت من حیث هی، موضوع مهمله است (انسان کوشاست). این تحلیل *طوسی* می‌تواند مناقشه و نقد شود؛ زیرا هنگامی که ماهیت بدون قید، موضوع قرار می‌گیرد، دو حالت وجود دارد: یا حکم از آن ماهیت عامه من حیث هی (به حمل

اولی و به مثابه مفهوم عام)، یا حکم از آن مصادیق ماهیت است. حالت نخست همان است که منطق دانان دویخشی قرن هفتم آن را طبیعی نامیدند و علامه حلی آن را عامه می خواند. اگر حکم از آن مصادیق ماهیت باشد، ولی مناط حکم طبیعت من حیث هی باشد، حکم در چنین قضیه ای فراگیر است؛ زیرا «ما صحّ علی الطبیعیة صحّ علی الأفراد». علامه حلی با توجه دادن به این نکته مهم، چنین قضیه ای را قضیه جداگانه اعتبار می کند و آن را طبیعی می خواند. وی نسبت محمول و حکم را با موضوع کلی بر سه گونه می داند: یک، آن ينظر إلی تلك الطبیعة من حیث هی هی و یحکم علیها بالمحمول و تسمى التفضیة الطبیعیة؛ دو، آن ينظر إلیها من حیث تقع علی اکثرة، و هی المأخوذة بمعنی الکلی العقلی، و نحن نسمیها التفضیة العامة کقولنا: «الإنسان نوع» و «الحيوان جنس»؛ سه، آن ينظر إلی اکثرة من حیث تلك الطبیعة مقولة علیها. این قسم خود می تواند با قید و سور به سه گونه مهمله، کلیه و جزئیه تقسیم شود (حلی، ۱۳۷۹، ص ۵۸).

براین اساس نیازی به اعتبار حقیقیه و خارجی نیست که به وسیله دو شاگرد مجدالدین جیلی یعنی فخرالدین رازی و شیخ اشراق به میان آمده، به وسیله ابهری به قضایای مبحث «حقیقی، خارجی و ذهنی» رسیده است.

تمایز کلیه و طبیعی در اصطلاح علامه حلی، تمایز قضایای کلی علوم تجربی و علمی چون تاریخ را از قضایای متافیزیکی روشن می کند. در قضایای طبیعی، چون مناط حکم طبیعت من حیث هی است، تضاد دو حکم تناقض بوده، امتناع پذیری تجربی در میان نیست. قضایای طبیعی در اصطلاح علامه حلی، بیش و کم همانند قضایای کلی لایب نیتز است که اگر موضوع را بشناسیم، محمول در ضمن موضوع است (البته به حمل اولی).

ابتکار علامه حلی در اعتبار قضیه ای که وی آن را طبیعی می خواند، مورد اقبال منطق دانان متأخر قرار نگرفت، ولی اصولیان از آن استقبال کردند. البته گاهی نزد برخی اصولیان، دو اصطلاح طبیعی در آمیخته می شود: طبیعی در اصطلاح قوم که علامه حلی آن را عامه می خواند و طبیعی در اصطلاح علامه حلی. در نزاع بر طبیعی بودن احکام شرعی، طبیعی در اصطلاح علامه حلی مد نظر است و چون این قضیه بیش و کم با حقیقیه قوم یکسان تلقی می شود، در این نزاع اصطلاح حقیقیه نیز به کار می رود. شاید یکسان پنداری حقیقیه در اصطلاح قوم با طبیعی در اصطلاح علامه حلی، یکی از عوامل عدم اقبال به دیدگاه علامه حلی باشد.

نتیجه

علامه حلی[ؒ] از منطق دانان کم نظیر و بلندمرتبه در تاریخ منطق در تمدن اسلامی است، ولی درخشش خیره کننده ایشان در دانش‌هایی چون فقه، اصول، کلام و... جایگاه و منزلت منطقی‌اش را تحت الشعاع قرار داده، چشم‌های متأخران را بر آثار منطقی وی بسته است. او با داشتن بیش از بیست اثر مهم در دانش منطق، آن گونه که باید، به‌عنوان دانشمند این علم شناخته نشده است. آثار منطقی علامه حلی گوناگون است؛ برخی از آنها رساله‌ای نسبتاً کوتاه با هدف آموزش علم منطق‌اند و بعضی نیز به پیروی از *نجات و الإشارات ابن سینا*، جامع سه دانش منطق، طبیعیات و الهیات است. علامه حلی گاهی رساله‌ای در چالش و گفت‌وگوی انتقادی با حکیمی بزرگ یا حکیمان سلف می‌نگارد؛ در نهایت بیشترین آثار منطقی و فلسفی علامه حلی، شروح وی بر کتاب‌های سلف است. آثار منطقی علامه حلی، بیشتر به‌سبک منطق‌نگاران دوبخشی است. وی غالباً از ساختار *الإشارات والتنبیهاات ابن سینا* تبعیت می‌کند.

پاسخ این پرسش را که «سرّ اهتمام علامه حلی به دانش منطق چیست؟»، می‌توان با مقایسه وضعیت تاریخی دو دانش منطق و کلام در دوره‌ای که علامه حلی تحصیل می‌کرد و دوره‌ای که وی به تولید علم پرداخت، به‌دست آورد. روزگار تحصیل علم علامه حلی نیمه دوم سده هفتم هجری است. این سده از سویی دوره شکوفایی، بالندگی و رواج منطق‌پژوهی و منطق‌نگاری است. از سوی دیگر سده هفتم، سده فتنه‌خیز تاریخ سرزمین‌های اسلامی است. پس از استیلای مغول، به‌تدریج آهنگ مبارزه با منطق نواخته شد. در نیمه دوم سده هفتم و دهه‌های نخست قرن هشتم - معاصر علامه حلی - *ابن تیمیه* کتاب *الردّ علی المنطقیین* را نوشت و در مجموع فتاوی به چالش با مبانی منطق پرداخت. علامه حلی منطق‌گریزی را سرآغاز سطحی‌نگری به اندیشه دینی و به بیان آمدن اندیشه‌های ناپخته و آمیخته با خرافات می‌دانست و بر توسعه دانش منطق به‌عنوان سدی استوار در برابر سیل سطحی‌نگری در اندیشه دینی اهتمام کرد.

رویکرد علامه به دانش منطق، رویکردی اجتهادی و نظریه‌پردازانه است. مروری بر نوآوری‌های منطقی وی این مدعا را به‌خوبی مدلل می‌سازد.

منابع

١. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ **الشفاء** (المنطق)؛ تحقیق سعید زاید؛ قم: مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٤ق.
٢. اشمیتکه، زابینه؛ **اندیشه های کلامی علامه حلی**؛ ترجمه احمد نمایی؛ مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ١٣٧٨.
٣. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله؛ **ریاض العلماء و حیاض الفضلاء**؛ قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ١٤٠١ق.
٤. امین عاملی، سیدمحسن؛ **أعیان الشیعة**؛ به کوشش سیدحسن امین؛ بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠٣ق.
٥. بهمنیاربن المرزبان؛ **التحصیل**؛ تصحیح مرتضی مطهری؛ تهران: دانشگاه تهران، ١٣٧٥.
٦. حرّ عاملی، محمد بن حسن؛ **أمل الأمل**؛ قم: دارالکتاب الإسلامي، ١٣٦٢.
٧. حسّون تبریزیان، فارس؛ **مقدمة القواعد الجلیة** (در: القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة للعلامة الحلی)؛ قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ١٤١٧ق.
٨. حلی، ابومنصور حسن بن مطهر؛ **أجوبة المسائل المهتائیة**؛ قم: مطبعة الخيام، ١٤٠١ق.
٩. _____؛ **الأسرار الخفية فی العلوم العقلیة**؛ تحقیق مرکز الأبحاث والدراسات الإسلامیة، قم: مكتب الاعلام الإسلامی، ١٣٧٩.
١٠. _____؛ **الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید**؛ به کوشش محسن بیدارفر؛ قم: بیدار، ١٣٦٣.
١١. _____؛ **القواعد الجلیة فی شرح الرسالة الشمسیة للعلامة الحلی**؛ قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ١٤١٧ق.
١٢. _____؛ **خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال**؛ تهران: الطبعة الحجریة، ١٣١٢ق.
١٣. _____؛ **مراصد التدقیق و مقاصد التحقیق**؛ کربلا: راجعه و ضبطه مرکز تراث الحلة،

۱۴۳۸ق.

۱۴. رازی، فخرالدین محمد؛ منطق الملخص؛ تقديم، تحقيق و تعليق احد فرامرز قراملكى و آدينه اصغرى نژاد؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۱.
۱۵. رازی، قطب‌الدین محمد؛ تحرير القواعد المنطقية فى شرح الرسالة الشمسية؛ [بى‌جا]: دار إحياء الكتب العربية، [بى‌تا].
۱۶. —؛ تحرير القواعد المنطقية فى شرح الرسالة الشمسية؛ حواشى و تعليقات سيدشريف جرجانى، عبدالحكيم سيالكوتى، علامه الدسوقى و عبدالرحمن شربينى، به كوشش شيخ فرج‌الله زكى؛ مصر: المطبعة الأميرية، ۱۳۲۳ق.
۱۷. —؛ لوامع الأسرار فى شرح مطالع الأنوار؛ قم: انتشارات كتيبى نجفى، [بى‌تا].
۱۸. رشر، نيكلا؛ تطور المنطق العربى؛ ترجمه محمد مهران؛ قاهره: دارالمعارف، ۱۹۸۵م.
۱۹. شيرازى، صدرالدين؛ التنقيح؛ تحقيق غلامرضا ياسى‌پور؛ تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر، ۱۳۷۸.
۲۰. صدر، سيدحسن؛ تأسيس الشيعة لعلوم الإسلام؛ تهران: منشورات الأعلمى، [بى‌تا].
۲۱. طباطبايى، سيدعبدالعزیز؛ مكتبة العلامة الحلى؛ قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۶ق.
۲۲. طهرانى، آقابزرگ؛ الذريعة إلى تصانيف الشيعة؛ ج ۳، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۰۳ق.
۲۳. —؛ طبقات أعلام الشيعة؛ بيروت: دارالكتاب العربى، ۱۹۷۵م.
۲۴. طوسى، خواجه نصيرالدين محمدبن محمد؛ الشفاء، المنطق؛ قم: كتابخانه آيت‌الله مرعى نجفى، ۱۴۰۴ق.
۲۵. —؛ تلخيص المحصل؛ به كوشش عبدالله نورانى؛ تهران: دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامى مونتال، ۱۳۵۹.
۲۶. —؛ حاشيه شرح الإشارات والتنبيهات؛ قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
۲۷. —؛ شرح الإشارات والتنبيهات؛ قم: نشر البلاغه، ۱۳۷۵.
۲۸. غفورى نژاد، محمد؛ «مراصد التدقيق و مقاصد التحقيق علامه حلى»، گاهنامه كتاب شيعه؛ ش ۱۱ و ۱۲، ۱۳۹۶، ص ۴۳۶ به بعد.

۲۹. فرامرز قراملکی، احد؛ جستار در میراث منطق دانان مسلمان؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۹۱.
۳۰. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار؛ تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۶۴.
۳۱. محمدخانی، حسین؛ آرای منطقی علامه حلی (پایان نامه کارشناسی ارشد)؛ تهران: دانشگاه تهران، شهریور ۱۳۸۱.
۳۲. مظفر، محمدرضا؛ المنطق؛ ج ۱، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۰ ق.